

فصل بیست و پنجم

جنگ صفین

1

امام (ع) پس از جنگ بصره رهسپار کوفه شد، و آن جا را مرکز خلافت خود قرار داد. اهل کوفه همان مردمی بودند که او را در مقابل دشمنانش در بصره یاری رساندند و آتش جنگ را خاموش کردند. بصره، دیگر شهری نبود که بر آن اعتماد کند. بیشتر مردم بصره، مخالف او بودند، و پس از این که جنگ، آنچه خواست از مردم آن شهر گرفت، نمیتوانستند با او صمیمی باشند. مردم حجاز هم کسانی نبودند، که به آنان اعتماد کند، زیرا ایشان، نسبت به بقیه نواحی اسلامی، بخش کوچکی از مردم بودند. مردم شام هم پیروان دشمن وی، معاویه، بودند. مردم مسلمان مقیم مصر آن اندازه نیرومند نبودند تا بتوانند برای سرکوب شوکت جدایی خواهان اموی به تجهیز نیروی لازم بپردازند.

امام (ع) حدود چهار ماه برای آماده ساختن نیرو-برای مقابله با معاویه خطرناکترین دشمن وحدت امت و مقتدرترین ایشان در ستیزه جویی در برابر حکومت امام و بتقواترین فرد در مسایل دینی-در مرکز جدید خلافت خود توقف کرد. البته معاویه، سرپیچی خود را از بیعت با امام (ع) و نیز مبارزه با قدرت او، اعلان کرده بود. به این ترتیب سوریه از پیکر دولت اسلامی جدا شده بود و جدایی خود را هم اعلام کرده بود. معاویه، بدین هم اکتفا نکرد، بلکه دشمنی خود را با حکومت مرکزی ابراز داشت، و جنگ با دولت مرکزی را در پوشش خونخواهی عثمان علنی ساخت. او در حقیقت، حرکت جدایی خواهانه را پیش از آغاز مساله بصره شروع کرده بود.

امام، پس از این که بیعت انجام گرفت، نامه‌های به معاویه نوشت، حامل نامه سیرهجهنی بود، در آن نامه، امام (ع) او را از بیعت اصحاب با خود مطلع ساخت و به او دستور داد تا به همراه مردمی که زیر فرمان او بودند، به بیعت کنندگان ملحق شوند.

معاویه پس از تاخیری چند، قبیصه عیسی را با طوماری که مهر شده بود فرستاد. عنوان نامه چنین بود. از معاویه به علی. او به فرستاده‌هاش دستور داد. تا با در دست داشتن طومار وارد مدینه شود، و سفارش لازم را به او کرد تا چه بگوید. هنگامی که قبیصه وارد مدینه شد، مردم دریافتند که معاویه مخالف است. هنگامی که قبیصه طومار را به امام (ع) داد، امام هر چه نگاه کرد چیزی در آن ننید. امام از او پرسید: پشت سر چه خبر؟ قبیصه جواب داد: در امانم اگر بگویم؟ پس از این که امان گرفت، گفت: من گروهی را پشت سر گذاشتم که جز به رهبری راضی نیستند. امام (ع) فرمود: به رهبری چه کسی؟ جواب داد: کسی که جمعیت تو را به هم ریخته است من شصت هزار پیرمرد را پشت سر گذاشتم که زیر پیراهن عثمان را در برابر چشم خود روی منبر دمشق انداخته‌اند و گریه میکنند. سپس امام (ع) فرمود: «آیا خون عثمان را از من مطالبه میکنند؟ آیا من بیش از همه طالب خون عثمان نیستم؟ بار خدایا! به تو بگنهای خودم را نسبت به «خون عثمان ابراز مدارم. به خدا قسم، قاتلان عثمان خلاص شدند، مگر خدا بخواد، زیرا اگر خدا اراده‌اش به امری تعلق بگیرد، انجام مسگیرد»

پاسخ امام (ع) بر این مبارزه طلبی آشکار این بود که تا حد ممکن به گردآوری سپاه بپردازد تا این سرکش خطرناک را سرکوب سازد. پرچم را به دست فرزندش محمد بن حنفیه داد، عبد الله بن عباس را بر میمنه، عمر بن ابی سلیمه را بر میسره، و ابو لیلی جراح را بر مقدمه سپاه گمارد. قثم بن عباس را در مدینه به جای خود تعیین کرد. به قیس بن سعد استنادار خود در مصر، عثمان بن حنیف استنادار بصره و ابو موسی اشعری استنادار کوفه، نوشت تا مردم را برای حرکت به جانب شام آماده کنند. خود او نیز مردم مدینه را دعوت کرد. او در ضمن سخنانش به مردم مدینه چنین فرمود: «براستی که نظم امر شما در حکومت الهی میسر است، پس به فرمان خدا بدون انکار و اکراه-تن در دهید! به خدا سوگند، که یا موفق به انجام این کار میشوید و یا خداوند حکومت اسلام را از شما به دیگران منتقل میکند و بعد هرگز به شما برنمگردد، مگر این که دوباره اطاعت از امر او مسلم شود. حرکت کنید به جانب این قومی که میخواهند اجتماع «شما را از هم بپاشند! شاید خداوند به وسیله شما مفسد مردم جهان را اصلاح کند و هلاک کند کسی را که مخالف شماست»

امام (ع) مشغول جمع آوری نیرو به قصد بسیج همه امکانات خود برای مواجه شدن با این گروه تبهکار بود که اخبار خروج ام المؤمنین عایشه، و طلحه و زبیر به جانب بصره به امام (ع) رسید، امام ناگزیر شد تا پایان مشکل جدید، حرکت سپاه به سمت شام را به تاخیر بیندازد.

امام (ع) حرکتسپاه خود را به سمتشام از آن جهتبه تاخیر نینداخت که رهبران سه گانه خطرناکتر از معاویه بودند، بلکه از آن نظر که خروج رهبران سه گانه به سوی عراق به خطر معاویه، خطر جدیدی را افزوده بود که اگر امام (ع) با سرعت آن را پیشگیری نمکرد، به طور یقین از کمکهای نظامی و مالی در مورد هدف خود یعنی سرکوبی دشمن اموی خویش که مجسمه بزرگترین خطر برای وحدت امتبود-محروم میگشت

اگر رهبران سه گانه هر يك بتنهایی، مخالف حکومت امام میبودند، با همه توانی که داشتند در حدی نبودند تا خطری در مقابل وحدت امت ایجاد کنند، زیرا، برای امام سرکوبی قدرت ایشان آسان بود. شورش ایشان ناگهانی بود، و آنان زیرکی، سپاه انبوه و نظام اجتماعی معاویه را نداشتند. مردم در بصره با آنان مخالفت کردند و موقعی که ایشان وارد بصره شدند-پیش از این که امام (ع) برای ملاقات با آنان حرکت کند-با ایشان به جنگ پرداختند. اما معاویه، هر چند این رهبران موضعگیری او را نداشتند، خود بتنهایی خطری محسوب میشد. زیرا او کاملاً چارهاندیشی کرده بود و شورش او نه تنها ناگهانی نبود، بلکه او در طول دو سال آمادگی لازم را پیدا کرده بود. وی در میان مردمی زندگی میکرد که با او مخالفتی نداشتند و سپاهی بزرگ و منظم داشت که از فرمان او دمی سرپیچی نمکرد. پس در توان او بود تا با حکومت امام به ستیزه برخیزد، هر چند از خارج شام کمکی دریافت نکند. به همین دلیل بزرگترین هدف امام-پس از فراغتش از جنگ بصره، آمادگی و تجهیز برای روبرو شدن با این دشمن خطرناک وحدت و آینده امتبود

امام (ع) در مقابل معاویه برهان اقامه میکند

برای این که امام (ع) در مقابل معاویه برهانی اقامه کرده باشد، به همراه جریر بن عبد الله بجلی نامه‌ای برای او مفرستد، و در آن نامه او را به صلح و پیوستن به پیروان خود، به توده مسلمانانی که با او بیعت کرده بودند، فرا بخواند. و در نامه یادآور میشود، اشخاصی که با او بیعت کرده‌اند همان کسانی که با ابو بکر، عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و در حقیقت، اهل شورا همان مهاجران و انصارند. هر گاه آنان با کسی بیعت کنند، بیعت ایشان موجب یعتسایر مسلمانان خواهد بود و اگر از امر ایشان خارج شود، به مخالفت و یا بدعت خارج شده است و آنان او را به اطاعت و امدارند. اگر کسی خودداری از بیعت کند، ایشان با او میجنگند، زیرا به راهی جز راه مؤمنان رفته است

و امام (ع) در همین نامه به معاویه نوشت (1): «همانا طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت را شکستند، در صورتی که نقض بیعت از جانب آن دو به منزله مرتد شدن آنان است. پس از این که راه عذر و بهانه را بر آن دو بستم با ایشان جهاد کردم تا این که حق فرا رسید و امر خدا بر خلاف میل ایشان، بر همه روشن شد، پس تو نیز بر آنچه همه مسلمانان وارد شده‌اند، وارد شو، زیرا محبوبترین امور نزد من درباره تو عافیت است، مگر این که خود را در معرض بلا قرار دهی. پس اگر خودت را در معرض گرفتاری قرار دهی با تو میجنگم و از خدا... در برابر تو یاری نمیگیرم

چون برهانی را که معاویه در نیرنگ خود، برای رسیدن به خلافت در برابر مردم به کار میبرد، همان خونخواهی عثمان بود، و این که امام بر قاتلان عثمان، با آن که زیر قدرت او بودند، حد جاری نکرده است، پس امام در ضمن نامه خود استدلال او را ابطال میسازد. «تو سخن درباره قاتلان عثمان زیاد گفتی، پس داخل در اطاعت من شو، و بعد با ایشان نزد من به داوری آی، تا تو... (او ایشان را برابر کتاب خدا و ادا سازم. اما آن که میخواهی فریب دهی، مانند فریب دادن کودک شیر خوار استبه خاطر شیر به هنگام باز گرفتنش از شیر) (2)

به جان خودم قسم، ای معاویه! اگر به عقل خودت نظر کنی و از خواسته هوای نفست چشم بپوشی، خواهی دید که من در خون عثمان، بگناهمترین کسم، و خواهی دانست که من از او دور و در کنار بودم، مگر بخواهی حقیقت را نادیده بگیری و در نتیجه آنچه را که بر تو روشن است پنهان سازی (3). بدان که تو از جمله طلقایی هستی که خلافتبر ایشان روا نیست و از ایشان نمیشود پیروی کرد و با آنان نمیشود شور و مشورت کرد، من جریر بن عبد الله را پیش تو فرستادم، و او از اهل ایمان و از جمله مهاجران و سابقین در اسلام است، پس با او بیعت کن! و لا... قوه الا بالله

جریر نامه را نزد معاویه برد و خود با تمام نیرویی که برای قانع ساختن معاویه در اختیار داشت واسطه، رساندن نامه شد، و لیکن معاویه از دادن جواب مثبتیا منفی به او خودداری کرد، و جواب را به تاخیر انداخت تا فرصت و آمادگی لازم برای آینده به دست آورد. سرانجام جواب ردی که مورد انتظار بود رسید

انتظار نمرفت که هیچ واسطه و یا وسیله قانع کننده‌ای بتواند معاویه را وادار به پذیرش حق سازد زیرا او خود را در مرکز قدرتی میدید که به او جرات ممداد تا امام (ع) را به مبارزه

بخواند. او جز آن را هم نمکرد؛ چون بیش از صد هزار جنگجو در اختیار داشت. گذشته از آن، ثروت و افرادش روز افزون بود. زیرا، درگیر هیچ جنگی نشده بود و هیچ زیان مالی و یا جانی ندیده بود. ولی امام (ع) ناگزیر به ورود در جنگ خونین شده بود که در آن جنگ، یارانش مجبور شدند تا مال و جان فراوانی از دست بدهند. البته دشمنان امام (ع) پیوسته در حال افزایش و یاران معاویه مدام در حال فزونی بودند. اموال خزانه شام تحت اختیار مطلق او بود، هر گونه که درخواست در آنها تصرف میکرد، و با آن دلهای سودجویان را - هر چند تعدادشان زیاد!! - بود - میخرید

عمرو بن عاص به معاویه میپیوندد

البته عمرو بن عاص، زیرک مشهور، شاخصترین فردی است که در این برهه از زمان خودشان را به معاویه فروختند. برآستی که پیوستن عمرو به معاویه نشانه برجستهای در تاریخ آزمندی و فرصت طلبی است. تاریخ بخوبی آگاه است (و معاویه که خود، خواهان خون عثمان بود مدانست) که عمرو بن عاص از بزرگترین محرکان قتل عثمان بود. و لیکن آن موضوع مانع آن نشد که معاویه برای جنگ با امام (ع)، به بهانه خونخواهی عثمان، با زیرکی و شیطنت عمرو، همپیمان بشود. بهای همکاری عمرو با معاویه در راه زشتی که میپیمودند این بود که اگر معاویه پیروز شد تا وقتی که عمرو عاص زنده است، استادار مصر باشد

امام (ع) با سپاه خود به سرزمین شام رفت و معاویه با سپاهی با آن حضرت روبرو شد که از نظر تعداد بیشتر از سپاه امام بود. دو سپاه در صفین روبرو شدند. سپاه معاویه پیش از سپاه امام، کنار رود فرات، فرود آمد. بدین گونه، لشکر امام ناچار شد که دور از آب فرات اردو زند

2

ایده آلیسم و ماکیاولیسم

معاویه کسی نبود که در راه رسیدن به هدف خود از به کار گرفتن هر نوع وسیلهای، هر چند تبهکارانه، تقوا و پرهیزی داشته باشد. برآستی که او معتقد بود حالا که جلوتر به آب رسیده است پس، چرا از اسلحه کشنده خطرناک یعنی جلوگیری از نوشیدن آب، برای پیروزی بر علی (ع) و سپاهیاناش استفاده نکند؟ بدین سان، باید دشمنانش را از نوشیدن آب مانع شود، در آن صورت، دشمنان یا باید از تشنگی بمیرند و یا تسلیم شوند. عطف آنان را طعمهای سهل برای سپاه معاویه مسازد که با تمام قدرت خود برای مبارزه آمادگی دارد زیرا آب و غذای کافی در اختیار دارد. به این وسیله، پیروزی برای معاویه قطعی به نظر مرسید و مرگ دهها هزار تن از مسلمانان هم با این روش تبهکارانه زشت، دل مرده معاویه را تکان نمیداد. نیایستی هم قلب او بلرزد زیرا، میان کسانی که به مرگ تهدید میشدند، برادر پیامبر (ص) علی (ع)، حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت، و نوادگان رسول خدا (ص) و همه اصحاب پیامبر (ص) از اهل بدر و احد بودند! برای چه قلب معاویه در تصمیم بر ارتکاب چنین جنایتی بلرزد؟ مگر هدفش این نیست که بر حق و بر امام هدایت و یاران او پیروز گردد؟ چه فرق است میان کشتهای با کشته دیگر به هر شکل و روشی که میخواهد باشد؟ از دیدگاه معاویه بین رسیدن به پیروزی با شمشیر یا نابودی هفتاد هزار تن با اسلحه تشنگی هیچ گونه تفاوتی وجود نداشت

آری، نابود کردن سپاه، با سلاح جلوگیری از نوشیدن آب، برای او مطلوبتر بود. زیرا، آن نوع پیروزی او را مجبور نمساخت که تا با امام در جنگی با شرایط عادی درگیر شود. چرا که در جنگ سرنوشتساز، امام به پیروزی مرسید. اما نابودی با سلاح جلوگیری از آب ممکن بود متضمن نتیجهای مطابق مصلحت او باشد

از این گذشته، که عمرو، همقسم او - با آن که پرهیزگاریتر از او نبود - مانع از به کار گرفتن این سلاح شد، زیرا دریافته بود که این روش - با همه زشتی - نه تنها پیروزی را عاید معاویه نخواهد کرد، بلکه موجب زبونی و سستی خواهد بود. اما علی (ع)، کسی که در شجاعت ضرب المثل است، هرگز تا هنگامی که فرمانده سپاه است، تشنه نخواهد ماند با همه اینها، معاویه بشدت از شنیدن نصیحت همقسم و مشاور خویش خودداری کرد. امام (ع) کسی نزد معاویه فرستاد که او برای مبارزه به خاطر آب نیامده است بلکه خاطر احقاق حق و از میان برداشتن باطل و به منظور یگانگی کار مسلمانان و باز گرداندن آنها به وحدتی مقدس که خواهشهای نفسانی رهبران آزمند و آشوبگر، آن را پراکنده است، آمده است. معاویه به هیچ کدام از اینها توجهی نکرد و برای امام (ع) جز پیکار برای آب راهی باقی نگذاشت. سپاه امام (ع) نخستین نبرد مقدس خود را در برابر معاویه و سپاهیاناش در راه به دست آوردن آب، شروع کرد و پیروزی هم یار او شد. در جایگزینی ساحل فرات و بیرون راندن سپاه اموی از قرارگاه خود، موفق شدند؛ تا جایی که در نزدیک آب قرار گرفتند. به این ترتیب، وضع دگرگون شد و برای امام (ع) و سپاهش این

امکان پیدا شد تا با دشمنان خود همان رفتاری را بکنند که دشمن تصمیم گرفته بود با ایشان انجام دهد. در امکان امام بود تا دشمنانش را با همان سلاح خودشان نابود سازد. و لیکن آیا امام (ع) به چنان کاری دستخواهد زد؟

در این جا، تاریخ جنگها در مقابل عظمت علی بن ابی طالب (ع) سر تعظیم فرود میآورد. این جاست که علی با قامتی استوار میان رهبران تمام امتهای چون کوهی میایستد تا این که به نسلهای آینده بشر درس توأم با فضیلت خود را بیاموزد. برآستی که دین اسلام در برابر جنگهای نابود کننده با تمام اشکال و انواعش میایستد. اگر رهبران ملتها در قرن بیستم به خود اجازه میدهند تا با استفاده از سلاحهای اتمی، ساکنان کره زمین را از بین ببرند و تاکنون هم-با آن که خطر جنگهای هستهای تمام نوع بشر را تهدید به نابودی میکند- استعمال آن را تحریم نکرده‌اند، اسلام (سیزده قرن پیش) چیزی را که بمراتب کمتر از آن است تحریم کرده است. از جمله تعلیمات اسلام، تحریم کشتن کودکان، زنان، پیر مردان و تسلیم شدگان سپاه دشمن، ویران کردن خانههای دشمن و بریدن درختان آنان است. اما از نظر اسلام، جنگ ویرانگری که قوی و ضعیف، بزرگ و کوچک را از بین میبرد بزرگترین جنایتهاست

البته ایمان به اصول اسلامی چیزی است و اجرای آن چیز دیگری. برآستی تاریخ گواهی میدهد که رهبران ملتها و فرمانروایان در صورتی به اجرای این مقررات میپردازند که به سودشان باشد، اما همین که اجرای آن میان ایشان و مقاصدشان فاصله ایجاد کند، نه تنها در مقابل آن تسلیم نمیشوند، بلکه آن را در جهت تمایلات و خواستههای خود توجیه میکنند

من تصور نمکنم پس از پیامبر (ص) کسی، نسبتبه دشمنش، همانند امام علی، موضعگیری کرده باشد، آن هم پس از این که دشمن سلاح مهلك منع آب را با هر توجیهی برای نابود کردن او و سپاهش به عنوان يك اسلحه به کار برده است

رهبران سپاه امام و سربازانش فریاد برآوردند: نگذارید آب بردارند، همان گونه که آنان نگذاشتند ما آب بنوشیم! امام (ع)، در جواب ایشان فرمود: «ای مردم!... همانا خداوند بزرگ شما را به علتستکاری و بدکاری آنان بر ایشان پیروز گردانید، برآستی که اگر شما چنین کار زشتی را مرتکب شوید، به مراتب بدتر است از این که آنها شما را از آب منع کردند. امام به معاویه پیغام داد:

«همانا ما با تو معامله به مثل نمکنیم. از آب استفاده کن! ما و شما در آن برابریم»

3

کوششهای صلح به شکست منتهی شد

دوباره، امام (ع)، به منظور بر حذر داشتن دو گروه مسلمان از خونریزی و بازگرداندن ایشان به وحدت، کوششهای صلح خود را پی میگیرد. فرستادههایش نزد معاویه رفتند. اما این تلاشها ب نتیجه بود، زیرا معاویه آرزوی رسیدن به سلطنت اسلام را داشت و هرگز چیزی او را از توجه به هدفش باز نداشت

برخوردهایی میان دو گروه آغاز شد و لیکن محدود بود. روز دیگر پیشقراولانی از يك طرف به طرف دیگر حمله میکرد

کار به همین منوال ادامه یافت تا این که ماه محرم فرا رسید... جنگ تا آخر ماه برای عایتحرمت آن متوقف ماند. دوباره امام (ع) تلاشهای صلح را در خلال ماه محرم شروع کرد و این بار هم نتیجهای چندان متفاوت با تلاشهای سابق نگرفت

هنگامی که محرم پایان گرفت، دو گروه دوباره نبردهای کوتاهی را آغاز کردند. امام (ع) به این وسیله، مخواست هر دو دسته را از زیانهای جبران ناپذیر در جنگی، خاماتسوز، که در صورت وقوع انتظارش صرفت، دور نگهدارد

آن درگیریها مانع از این نبود که افراد دو گروه با یکدیگر در غیر موقع نبرد ملاقات کنند و با هم به گفتگو بنشینند و به بحث و استدلال بپردازند. زیرا بیشترین قبایل در هر دو سپاه بعضی از

ساکنان عراق و بعضی مقیم شام بودند و بین آنان اسناد و قراردادهایی وجود داشت که با هم رد و بدل کرده بودند. معاویه به بعضی از سران سپاه عراق نامه منوشت و به قصد فریب دادن ایشان، قاصدهایی نزدشان مفرستاد، و وعدههایی به ایشان ممداد تا سپاه امام (ع) را ترک کنند و به او بپیوندند. تردیدی نبود که یاران خالص امام (ع) با خویشاوندان شامی خود تماس میگرفتند تا بتوانند ایشان را به سوی حق بکشانند و لیکن امام (ع) به خود اجازه ممداد تا به وسیله اموال مسلمانان، دشمنانش را بخرد و یا به جاه طلبان وعده مقام و منصب بدهد.

در میان سپاه علی (ع) افراد زیادی از دنیا طلبان بودند، و کافی بود تا در سپاه امام مردمی مانند اشعث بن قیس باشد که ابو بکر درباره او گفت: «به هیچ بدی برخورد نکرد مگر این که بدان کمک کرد.» (4) تاریخ نقل میکند که معاویه برادرش عتبه را نزد اشعث فرستاد تا نظر او را به خود جلب کند، در صورتی که اشعث از انتقادهای عتبه ناراحت نبود، سرانجام، امام (ع) و سپاهیان از بلا تکلیفی دلگیر شدند، امام تصمیم گرفت تا با معاویه در نقطهای دور از میدان نبرد دیدار کند دو سپاه در بزرگترین جنگی که تا آن روز مسلمانان به خود دیده بودند، درگیر شدند و تمام روز و قسمت زیادی از شب را پیکار کردند. روز دوم هم نبرد نبود کننده خود را دنبال کردند. پس میمنه سپاه امام (ع) ضعیف شد و افراد آن آماده فرار شدند و از آن جهت قلب لشکر تکان خورد امام (ع) ناچار شد تا آن را به میسره لشکرش منتقل کند، جایی که بیشترین نیروی آن از قبیله ربیعیه بود، هنگامی که امام (ع) را در میان گرفتند، راه جنگیدن را انتخاب کردند و از این ننگ مترسیدند که میادا به امام (ع) ، در حالی که میان آنهاست، صدمهای برسد. پس، تا پای جان همقسم شدند.

مالك اشتر رفت تا فراریان را برگرداند. آنان صدای او را شنیدند و برگشتند، آن گاه، تمام سپاه بار دیگر به هم رسید و گردونه نبرد همچون آسیابی: بقیه آن روز و سراسر آن شب با سختترین شکل و هولناکترین وضع، به گردش در آمد.

4

به زمین افتادن عمار یاسر

در آن روز موقعی که افراد میمنه لشکر امام (ع) رو به فرار گذاشتند، صحابی و دوست رسول خدا (ص) ، عمار یاسر میان دو جبهه ایستاد. با این که بیش از نود و سه سال داشت، با صدای بلند مسگفت: «به خدا سوگند، اگر ما را بزنند بحدی که موی پیشانیهای ما را به دست گیرند ما یقین داریم که بر حقیق و ایشان بر باطلند.» و در حالی که اشاره به پرچم معاویه میکرد و گفت: «به خدا قسم که من سه نوبت با این پرچم که در لشکر معاویه است جنگیده‌ام، و این چهارمین نوبت مانند همان نوبتهاست.» (5) البته عمار در انتظار رسیدن وقتشهادت خود به دست گروه ستمکار بود. برآستی که پیامبر خدا (ص) روزی در حالی که اصحابش به گوش مشنیدند فرمود:

چه دردناک است، که تو را ای پسر سمیه، گروه ستمکار میکشند.» (6) اصحاب کاملاً از آن مطلب آگاه بودند. عمرو بن عاص از جمله کسانی است که این حدیث را روایت کرده است و مردم شام هم این روایت را از او شنیده بودند. این روایت پیش از آن روزهایی که جنگ تفرقه ایجاد کند، در اردوی معاویه، شک و تردیدی به وجود آورده بود، و معاویه، عمرو را به خاطر نقل این حدیث ملامت کرد، زیرا مردم دانستند، عمار همراه امام (ع) است و او از سرسختترین افراد در مبارزه با معاویه‌هاست، و یقین کردند که میان سپاه گروه ستمکار به سر میبرند، که عمار در جهت مخالف آن است. عمار، پیش از درگیریش در جنگی که در آن به شهادت رسید، در کارزار صفین که حق و باطل را از هم جدا ساخت، آب خوردن خواست، شیر آمیخته با آب آوردند. پس تکبیر گفت و اضافه کرد: «این همان چیزی است که حبيب من رسول خدا (ص) به من وعده داده بود، موقعی که فرمود: ای عمار تو را گروه ستمکار خواهند کشت و آخرین آشامیدنی تو از دنیا آمیخته‌ای از شیر باشد.» سپس، آن را نوشید و از حریم ولایت دفاع نکرد و فریاد مزید: «کیست که بوی بهشت را استشمام کند؟ بهشت زیر درخشش شمشیرهاست و تشنه کامان آب.» (مطلبند و آن شریتشهادت در اختیار آنان است، امروز، دوستان، به دیدار محمد (ص) و حزب او مسروند

عمار رفت تا هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، پرچمدار پیشقراولانی را که عمار رهبری آنان را بر عهده داشت، وادار به جنگ کند (و این هاشم از بهترین سواران قریش و محبوبترین آنها نزد امام (ع) بود و یکی از چشمه‌هایش را در یکی از جنگها از دست داده بود). يك بار عمار از روی محبتیه او گفت: جلو برو ای که يك چشمت را از دست داده‌ای! و بار دیگر مسگفت: برو جلو پدر و مادرم فدای تو باد! و هاشم او را به آرامش دعوت نکرد و به عمار مسگفت: آرام باش ای ابو یقظان، برآستی که جنگ تو را خسته خواهد کرد. و لیکن آرام باش هاشم، و سه سال عمر از شتاب ابو یقظان نکاست، زیرا او تصمیم گرفته بود تا به سوی بهشت‌بشتابد. برآستی که او بر سر پیمان خود با حبیبش پیامبر بزرگوار (ص) ایستاده بود و درخواست که با او ملاقات کند. او تصمیم خود را گرفته بود.

خزیمه بن ثابت، ذو الشهادتین، با امام (ع) در آن جنگ بود، اما هنوز به جنگ نپرداخته بود. هنگامی که عمار به قتل رسید، برای خزیمه ثابت شد که گروه ستمکار همان سپاه معاویه است. پس، وارد خیمه خود شد و شمشیرش را انداخت و آب روی آن ریخت و آن را شستسپس مشغول جنگ شد تا کشته شد

5

توطئهای بزرگ

نبرد در روز سوم با تمام شدت خود ادامه داشت، آثار ضعف در سپاه معاویه پدیدار شده بود و نزدیک بود یاران امام (ع) به خیمه معاویه برسند. معاویه قصد فرار داشت و لیکن استقامت کرد و ماند

روز بالا آمده بود و جنگ به همان شدت خود بود، در آن هنگام که پیروزی در چند قدمی امام و لشکریانش قرار داشت، در حالی که آنان گلوی گروه ستمکار را فشرده بودند، ناگهان در میان ارتش معاویه قرآنها بالا رفت و فریاد مردم شام بلند شد: اینک کتاب خدا! از اول تا آخر میان ما و شما! خدا را خدا را درباره مردم عرب! خدا را در نظر بگیرید درباره اسلام! چه کسانی اگر مردم شام نابود شوند از مرزهای شام دفاع خواهند کرد؟ و چه کسی اگر مردم عراق از بین بروند از مرزهای عراق نگهبانی خواهد کرد؟

در حقیقت، معاویه از به دست آوردن پیروزی نظامی ناامید و با شکست قطعی در میدان جنگ مواجه شد. از آن رو، به قرآن پناهنده شد

دعوت به حکم قرآن از ابتکارهای معاویه و ابن عاص نبود. زیرا امام (ع) مردم بصره را پیش از آغاز جنگشان - دعوت به حکومت قرآن فرموده بود. و به یکی از جوانان کوفه دستور داد تا با مردم بصره به وسیله قرآن روبرو شود و آنان را به حکومت قرآن دعوت کند. ولی مردم بصره دعوت را نپذیرفتند و آن جوان را کشتند

هنگامی که معاویه و ابن عاص به شکست نظامی یقین پیدا کردند و دیدند هیچ راه گریزی برای مردم شام نیست، تصمیم گرفتند تا به دعوت به حکم قرآن پناهنده شوند. معاویه، چنان که به نظر میسر شد، تمام امکانات را آماده ساخته، و جو را برای آن کار فراهم کرده بود. او پنهانی، با سران سپاه امام (ع) - بخصوص با اشعث بن قیس رئیس قبیله کنده اهل یمن، که در میان مردم کوفه افرادی از همه قبایل بیشتر بود - روابطی برقرار ساخته بود. البته معاویه، تا حدودی یقین داشت، که بالا بردن قرآنها منجر به ایجاد شکاف در میان لشکر امام خواهد شد، چه امام (ع) آن دعوت را بپذیرد و چه نپذیرد. در حقیقت، همان که معاویه، انتظار داشت اتفاق افتاد، زیرا میان سپاه امام (ع) سر و صداهایی برخاست، آنان آتش بس و پذیرفتن حکم قرآن را خواستار شدند

کسانی که آتش بس میخواستند سه دسته بودند، هر کدام نظری مخالف با نظر دیگران را داشتند. گروهی مقدس و پرهیزگار! معتقد بودند خودداری از پذیرش دعوت به کتاب خدا و ادامه جنگ گناهی بزرگ است و جایز نیست که مسلمانان مرتکب چنان گناهی شوند. این گروه فراموش کرده بودند که پیشوای ایشان داناترین فرد به قرآن و حلال و حرام آن است و پایبندی او به قوانین قرآن از همه مسلمانان، بیشتر است

در میان این دسته تعداد زیادی از قاریان قرآن بودند که به دلیل کوتاه فکری تصور میکردند به تمام علم شریعت آگاهند و خود را در مقام حامی آن میدانند. چه بسیارند از این دسته دینداران! در هر زمانی و مکانی

دستهای منافق به رهبری توطئهگران علیه حق و شریعت، میکوشیدند تا جنگ را متوقف سازند. آنان هواخواه باطل بودند و به خاطر آن میکوشیدند و به دشمن کمک میکردند، چون میدانند که در کمک به دشمن از سود مادی برخوردار خواهند شد

گروهی نادان نیز بودند که به هر قیمتی طالب زندگی و سلامتی بودند. افراد این گروه حرکت خود را پشتسر امام در جنگهای بصره و کوفه بسی گران میدانند، زیرا از خون فرزندان، برادران و خویشاوندان خود، بهای زیادی پرداخته بودند و اکنون میخواستند خودشان باقی بمانند و برای آنها مهم نبود که در آینده بر سر اسلام و مسلمانان چه بیاید

امام (ع) برای روشن کردن آنان ایستاد و فرمود: برآستی که بلند کردن قرآن‌ها از جانب معاویه و یارانش فریبی خطرناک بیش نیست، و قصد دارند تا بدان وسیله پیروزی را از چنگ شما بیرون کنند. علی، معاویه و همراهانش را از کوچک و بزرگ مشناخت و مدانست که ایشان اهل قرآن و اهل دین نیستند. تمام هدفشان این است که خود را از فاجعه شکست نجات دهند. البته در سپاه امام (ع)، گروهی اهل بصیرت بودند (که شمار آنها از دیگر گروهها کمتر بود) که تنها نظرشان نظر امام (ع) بود، بلکه به امام اصرار داشتند تا جنگ ادامه یابد و سر و صدای زیاد خواستاران توقف جنگ نشنیده گرفته شود. رهبری این دسته را مالک اشتر بر عهده داشت، ولی فریادهای کسانی که توقف جنگ را خواستار بودند، پیگیری نبرد را تحت الشعاع قرار داد.

اشتر، همواره افراد خود را به پیشروی به جانب معاویه و اداری منکر و او مدید که پیروزی در نزدیکی قرار گرفته است. اما درخواست کنندگان توقف جنگ، دور امام (ع) را گرفتند و تهدید کردند که او را تنها خواهند گذاشت. حتی تهدید کردند که با تمام نیرویی که دارند با او خواهند جنگید و از او خواستند که به اشتر دستور توقف حمله را صادر کند. امام (ع) خود را سر دو راهی دید که راه سومی وجود نداشت. یا باید بجنگد که در این صورت، ناچار به نبرد با دشمنان و جمعی زیاد از سپاه خودی خواهد بود، آن هم با اندکی از افراد آگاه که همواره سر به فرمان او مداشتند، و یا این که نبرد را متوقف کند تا پیروزی از دست لشگریان حق خارج شود. امام (ع) از ترس این که مبادا پیروان بیدار دلش پیش از رسیدن به نتیجه‌های که پایههای حق استوار گردد، محاصره شوند، راه متوقف کردن جنگ را انتخاب کرد.

امام (ع) خود را در مقابل شورش دید که به خاتمه قدرت او منجر میشد. او به اشتر که نزد او برگشت و پیشنهاد کرد تا با افراد زیر فرمان خود، با عاصیان مبارزه کند، فرمود: نه ای مالک! من فرمانده بودم، و اینک فرمانبر شده‌ام. از این که بگذریم، آن توطئه دو هدف داشت

متوقف ساختن جنگ از طریق پذیرش دعوت به حکم قرآن (1)

انتخاب داور از جانب اردوی عراق، که ابو موسی اشعری باشد، کسی که پیش از جنگ بصره استاندار امام (ع) در کوفه بود. همو که تمام تلاش خود را در مورد جلوگیری مردم کوفه از (2) پیوستن به امام (ع) - به هنگام مواجه شدن امام با سپاه ناکثین در بصره - به کار برد و اگر گروهی از سران سپاه امام، با معاویه همراهی و همفکر نمیکردند، امکان نداشت که وی به همه این هدفها دستیابد.

خواستاران توقف جنگ رفته رفته زمزمه‌هایی را آغاز کردند، که گویا بار مسؤولیت جنگ را به جای معاویه بر عهده امام (ع) می‌گذاشتند. و دخالت ایشان حکایت از پشیمانی آنها از ورود به جنگ منکر، زیرا که تلاش خود را بر مبارزه با قدرت امام (ع) و جلوگیری وی از انتخاب هر داور که هم عقیده با امام (ع) بوده و ادامه جنگ، یا بازگشت از آن را تصویب کند، متوجه ساخته بودند.

معاویه عمرو بن عاص را به نمایندگی خود انتخاب کرد و هیچ کسی از مردم شام، با او مخالفت نکرد. و امام (ع) عبد الله بن عباس را انتخاب کرد، اشعث و پیروانش گفتند: نباید دو نفر از قبیله مضر میان ما داور کنند. در صورتی که مضر بودن ابن عباس دلیل واقعی مخالفت آنان با رد داور وی نبود. و لیکن اشعث تعصب قبیله‌های را پوششی قرار داد تا هدف خود را به وسیله آن پیوشاند. و اگر ابن عباس همچون اشعث امام (ع) دشمن بود، اشعث او را می‌پذیرفت. و آن مطلب، آن گاه به وضوح روشن شد که امام (ع) نام مالک اشتر را که او هم مانند خود اشعث از مردم یمن بود، مطرح کرد. پس اشعث و دار و دستهایش، رد کردند در حالی که می‌گفتند: «مگر ما هم اکنون درگیر حکم اشتر نیستیم؟» چون عقیده اشتر همان نظر امام (ع) بود و اعتقاد بازگشته نبرد را داشت تا کار گروه ستم پیشه را یکسره کند. در صورتی که اشعث و دار و دستهایش جز یاورانی برای گروه ستمکار نبودند که به امام (ع) پیوسته بودند و از حاکمیت و پیروزی او و هر کسی که در راه او مبارزه میکرد، خوشحال نبودند. و در حقیقت ضرر اینها و همچنین خطرشان برای امام (ع) از دشمنش معاویه بیشتر بوده است.

امام (ع) نسبت به پذیرش حکم و قبول ابو موسی به عنوان نمایندگی خود و سپاهیان، مجبور شد و سند تعیین حکم نوشته شد و دو طرف آن را امضا کردند، اشعث از انعقاد قرارداد بسیار خوشحال شد، و شروع کرد به نقل کردن و پخش آن در میان افراد مقدم لشکر عراق و خواندن معاهده برای آنها

مهمترین نکات پیمان نامهای که امضا شد این بود که داوران آنچه را که قرآن لازم دانسته لازم شمارند و هر چه را که خط بطلان روی آن کشیده است باطل شمارند. و از آنچه در قرآن است پیروی کنند و آنچه را هم که در قرآن نیافتند از مواردی که اختلاف نظر پیدا کردند، مطابق سنت عادلانه نیکویی عمل کنند که موجب وحدت باشد نه تفرقه، و عهد و پیمان خدا بر ذمه داوران است که میان امت اصلاح نمایند و امت را به جدایی و جنگ باز نگردانند، و مدت این داوری تا ماه رمضان است. (و اگر داوران خواستند، زودتر انجام دهند و اگر مصلحت دیدند به تاخیر بیندازند. با این که نمخواستند، از مدت مقرر تاخیر افتاد) و محل داوری ایشان جایی بین کوفه، شام و حجاز تعیین گردید

علی رغم آن که قرآن و سنت جامع پیامبر (ص)، حق علی (ع) صاحب بیعت قانونی و برادر پیامبر (ص) و صاحب اختیار هر مرد و زن با ایمان را احیا میکند، و باطل معاویه بر هم زننده وحدت و ریزنده خون مسلمانان در راه هدفهای خود را نابود مسازد، ولی از آن داوران انتظار چنین احیای حق و نابودی باطل نمرفت

هیچ کدام از داوران در این اختلافی که وارد شده بودند بطرف نبودند تا حکم عادلانه‌ای صادر کنند. ابن عاص، رهبر دوم سپاه، در حال مبارزه با امام (ع) بود، و ابو موسی اشعری نیز یکی از پنج نفر مخالف حکومت و سیاست امام (ع) قبل از جنگ بصره بوده است. و در آن فاصله زمانی که معاویه مانع گسترش تسلط امام (ع) به قلمروش بود و نافرمانی مسلحانه خود را اعلان داشت و ام المؤمنین، طلحه و زبیر بصره را به تصرف خود درآورده بودند و با گسترش نفوذ خود چشم طمع، نسبت به کوفه داشتند، ابو موسی مردم کوفه را از کمک به امام (ع) در باز گرداندن متصرفات این افراد از قلمرو و حکومت وی، باز مداشت

ابو موسی، علی رغم این که امام (ع) فریاد بعد از فریاد و پیام پس از پیام، برای او و مردم کوفه مفرستاد و آنها را برای کمک به باز گرداندن حقش دعوت میکرد، چنین موضعی را برای خود گرفته بود. نتیجه آن موضعگیری، باقی گذاشتن بصره تحت قدرت رهبران سه گانه و اتحاد با ایشان بوده است، و ابراز نافرمانی نسبت به امام را در زیر پوشش روش خاص دینی خود، یعنی دعوت به حرمت جنگ و مبارزه، انجام میداد. در حالی که فراموش کرده بود که قرآن بطور صریح به مبارزه با هر گروهی از مسلمین که بر گروه دیگر ستم روا دارد، دعوت میکند. و اگر ابو موسی اشعری به آنچه که آن روز مخواست دست میافت، و مردم کوفه فرمان او را میبردند، حکومت امام (ع) در همان سال اول بیعت خود خاتمه یافته بود. و به همین جهت امین قرار دادن ابو موسی و عمرو بن عاص، در برابر امام (ع) در حقیقت امین دانستن دشمن دربارہ دشمنی بوده است. و گزینش مردم عراق ابو موسی را در واقع نوعی کنار آمدن با اهل شام روی بر کنار کردن امام (ع) بوده است

البته آنچه انتظار صرفت اتفاق افتاد، داوران در گفتگوی خود مدت زیادی وقت گذرانی کردند. و نتیجه گفتگوهایشان این بود که در میان خود روی بر کناری امام (ع) و معاویه هم عقیده شده و به توافق رسیدند. ابو موسی برخاست و عزل هر دوی آنان را اعلان کرد و پس از او ابن عاص بپا خاست و برکناری امام (ع) و ابقای معاویه را به اطلاع عموم رسانید. ابو موسی عمرو را متهم به حیلهگری و نقض توافق کرد. و لیکن اگر ابن عاص او را فریب نداده بود و معاویه را چنان که او امام را خلع کرد، بر کنار کرده بود هر آینه، حکم آن دو در برکناری معاویه هیچ تاثیری در داوری نداشت. زیرا که معاویه در آن روز فرمانروای شام بود، نه خلیفه، و آن روز مدعی نبود که خلیفه است پس خلع او چه معنی داشت؟ زیرا که او مردی را از مقامی برکنار ساخته بود که نه صاحب آن مقام بوده است و نه مدعی آن. پس حکم ظالمانه ایشان زبانی به حال معاویه نداشت و تنها زیانش متوجه امام (ع) بوده است

و حقیقت این است که اگر حکم داوران موافق شرایط پیمان داوری در احیای آنچه قرآن احیا داشته و نابود ساختن آنچه که قرآن باطل شمرده، مسبود، البته حق این بود که ما فریبکاری عمرو بن عاص را نسبت به ابو موسی اشعری کمکی برای امام (ع) منظور کنیم نه برای معاویه. اگر ابن عاص فریب نمیداد، ضرر امام (ع) جنبه قانونی داشت و بدتر بود، زیرا رای داوران در برکناری امام (ع) برای وی الزام آور بود در صورتی که خلع معاویه ضرری برای معاویه نداشت و از موقعیتش چیزی را نمکاست. زیرا بر کنار ساختن مردی از مقامی که نداشته و مدعی آن هم نبوده است عملی بیهوده و بی اثر است

پس اگر حکم ایشان بر طبق قرآن و سنت مسبود، مگر ابن عاص تنها چیزی بود، که باعث جلوگیری اجرای حکم آنان میشد. زیرا که آن، اختلاف ایشان و عدم توافق در حکم را اثبات میکرد. و لیکن حکم داوران در صورت توافق هم مخالف قرآن و سنت مسبود، زیرا که قرآن اعلان مفرماید: «و اگر دو دسته از مؤمنان با هم نبرد داشتند پس میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کرد پس با آن که تجاوزکارستبجنگید تا تسلیم امر خدا گردد. پس اگر تسلیم شد، میان ایشان به عدالت و قسط آشتی دهید که خداوند دادگستران را دوست میدارد.» (7) البته دار و دسته معاویه همان گروه تجاوزگری است که از فرمان خدا سر برتافته است، زیرا علی (ع) بنا به نص صریح پیامبر (ص) (مطابق عقیده پیروان اهل بیت (ع)) و به دلیل بیعت عمومی که توده اصحاب پیامبر (ص) و عموم ساکنان مدینه، مکه و عراق، مصر، یمن و سایر سرزمینهای اسلامی به جز مردم شام که معاویه، بر آنها حاکم بود- خلیفه قانونی بوده است. و در صورتی که او خلیفه شرعی بوده است پس بر همه مسلمانان اطاعت از او واجب بوده است زیرا که قرآن مسلمانان را به اطاعت صاحبان امر خود، ملزم میکند: «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، از خدا و پیامبر (ص) و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید...» (8) براستی که پیامبر (ص) اعلان فرموده بود که علی صاحب اختیار هر مؤمنی است و از خداوند درخواست کرده بود تا هر کس که او را دوست ندارد دوستش بدارد و هر کسکه او را دشمن ندارد دشمنش بدارد. و معاویه دشمن و در حال جنگ با امام (ع) بوده است و ریختن خون او را حلال می‌شمرده است، و هر گاه چنین است که خداوند دعای پیامبرش را اجابت میکند (و تردیدی در اجابت کردن دعای او نیست) پس معاویه با دشمنیش نسبتبه علی (ع) دشمن خداست

مسلم در صحیح خود روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از فرمان او سرپیچی کند و از جامعه جدا شود، مرگش مرگ جاهلیت است. و هر کسی زیر پرچمی، کورکورانه نبرد کند به خاطر تعصب خشم بگیرد و یا به تعصب قومی دعوت کند، و یا به یاری تعصب قومی برخیزد و کشته شود، به مرگ جاهلیت کشته شده است.» (9) و بدون تردید معاویه سرپیچی از اطاعت کرده است

و هر گاه کسی بخواهد در این که معاویه رئیس گروه ستمکار بوده است تردید کند، برای رفع تردید لازم نیست کاری بکند جز این که حدیث متواتری را به خاطر آورد که تمام مسلمانان بر روایت او اتفاق نظر دارند. هنگامی که پیامبر (ص) به عمار بن یاسر در حضور همه اصحابش فرمود: «چه غمبار استحال تو ای پسر سمیه! تو را گروه ستمکار میکشند.» و گروه معاویه همان گروهی بود که این صحابی بزرگوار و حبیب پیامبر (ص) را به قتل رسانید

و این حدیثی از شهرت و تواتر رسیده بود که زبیر را تکان داد و رعشهای بر اندام او انداخت و آنچنان به خود لرزید که روز جنگ بصره موقعی که دانست عمار میان سپاه امام (ع) است قادر به حمل اسلحه نشد، زیرا که او منت رسید عمار در آن جنگ کشته شود و زبیر جزء گروه ستمکار بوده باشد

و موقعی که به عمرو بن عاص در جنگ صفین خیر دادند، عمار کشته شده است او باور نکرد و هنگامی که پیکر شهید عمار را دید، رنگش تغییر کرد و بعد گفت: «آیا ما او را کشتیم؟» خیر! بلکه او را کسی به قتل رسانده است که به میدان جنگش آورده‌است. و معاویه نیز همین حرف را زد. و موقعی که امام (ع) حرفهای آنها را شنید به مسخره فرمود: «در این صورت پیامبر خدا (ص) همان کسی است که عمویش حمزه را به قتل رسانده است زیرا که وی عمویش حمزه را به جبهه احد آورد

شکی نیست که ابو موسی این حدیث را شنیده بود و از قتل عمار اطلاع یافت و مدانست که معاویه و دار و دستهایش همان گروه ستمکارند و علی (ع) آن امام و رهبر هدایت است، و لیکن هیچ کدام از اینها مانع او در اعلان برکناری امام (ع) از خلافت نشد. و آن مطلب اتفاق نیفتاد مگر به این دلیل که او دشمن امام (ع) بوده است. و من نمیخواهم بگویم که او برای دانسته‌های خود از کتاب خدا و سخنان پیامبر ارزشی قائل نبود، بلکه به اعتقاد من عداوت او با امام چشم دل او را کور کرده بود

پینوشتها

در نهج البلاغه، این بند، ضمن نامه (6) امام، نیامده است، شاید در نسخهای که در اختیار مؤلف بوده است آمده باشد. م-1

امام در دوران خلافت خویش-2

ایدآلیستها، مثالیون، عنادیه و پیروان ماکیاول، معتقد بودند اشیاء موجود در عالم حقیقتی ندارند و آنچه هست او هام و خیالات و مانند نقش و تصویر در روی آب بیهوده و بیاساس است-3
(تمام اینها منشاء شناخت را تصور و خیال مدانند، و معتقدند که هدف وسیله را توجیه میکند و... م)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید-4

طبقات ابن سعد ج 3 ص 258-5

همان مصدر، به ده طریق در ص 252-254 نقل کرده است-6

سوره حجرات آیه 9-7.

سوره نساء، آیه 59-8.

ج 12 ص 238-9.